

نقدی بر دیدگاه محسن رنانی استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان

بازگشت به رنسانس دینی با کدام پیشینه تاریخی؟



محسن رنانی در کلیبی طی سخنانی گفته است:

«من معتقد به زودی با ورژن و ویرایش جدیدی از تشیع روبه‌رویییم، با جامعه، در جامعه رخ داده، هنوز رسمی نشده، که ائمه را قبول داره، پیامبر را

قبول داره، ولی مناسکش، مناسک هزارساله نیست. تغییر می‌کنه، تغییر کرده، مناسکش مناسک رسمی که حکومت ترویج می‌کند، نیست. بنابراین ما با یک شیعه اصلاح شده در آینده روبه‌رو خواهیم بود که بعد از اینکه جدی‌تر شد، فقیه‌اش هم پیدا خواهد شد. الان هم فقیهش هست. شاید شرایط آماده نباشد که فقه‌های این شیعه جدیدی که مردم دارن بهش روی میارن، یعنی یک شیعه غیرحکومتی تصفیه شده جدید به هر ترتیب، که از شیعه صفوی و شیعه‌گری اخیری داره فاصله می‌گیره، یعنی رنسانس دینی که داره رخ میده و ما می‌بینیم که داره ایمان از شریعت جدا میشه. مردم، این نسل مومن ولی مناسک شریعتی انجام نمی‌دهند...»

سیدمحمدرضا تقوی، استادتمام روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز و پژوهشگر و نظریه‌پرداز علم دینی و نویسنده کتاب‌های تحول علوم انسانی از مبادی تا روش‌شناسی، الگوی علوم انسانی اسلامی چهارچوب نظری و مدل عملیاتی و مفاهیم و گزاره‌های علوم انسانی با نگاه تحولی در یادداشتی به این سخنان پاسخ داده است.

نقد

بیان اشکالات (در شکل مناسب خود) بهترین هدیه به افراد است. محسن رنانی، استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان است؛ او در بخشی از سخنانش از جداسازی شریعت و احکام می‌گوید. به نظر می‌رسد جناب رنانی، رنسانس دینی را خیلی ساده‌سازی کرده‌اند. علی‌الظاهر جداسازی شریعت از مناسک، به این سادگی‌ها نباشد. آیا دین یک منظومه نیست؟ با فرض این نکته که (حلال محمد حلال الی یوم‌القیامه و حرام محمد حرام الی یوم‌القیامه)، که باز هم به این سادگی‌ها نیست، ... احکام ثانویه و... فید می‌زند حتی با فرض اینکه مناسک قابل‌تغییر باشند، آیا مسیر آن از کف خیابان می‌گذرد؟

فرض محال، محال نیست، اگر به فرض تحت شرایطی، بن‌مایه‌ها و ظرفیت‌های یک رویکرد، با آنچه بروز و ظهور کرده است، یکسان نباشد یا این ظرفیت‌ها به خوبی دیده نشده باشند یا اساسا اشکال در این بن‌مایه‌ها نباشد، ... آن وقت ما دچار خسران و ضرر برای تضعیف دینی که بن‌مایه‌های فراوان تاکنون از خود نشان داده نخواهیم شد؟ در کلیپ یادشده مباحث دین‌شناسی مهمی وجود دارد. امیدوارم متخصصان دین‌شناس به نقد این نکات بپردازند. نقد دین‌شناسانه دیدگاه «رنسانس دینی» را به اهلسش وا می‌گذارم و به بحث «نقد متدولوژیک» می‌پردازم.

طرح مساله

اگر ایده «تحول دین از طریق رویکرد شعارهای خیابانی» محل بحث باشد، آن‌گاه مفروضات نظری و روش‌شناسانه‌ای که منتهی به چنین دیدگاهی می‌شود، نیازمند تدقیق بیشتری خواهد بود. نخستین مطلبی که باید روی آن نگاه کرد، این است که منظور از «تحول دین» چیست؟ یا چه چیزی در دین باید تحول پیدا کند؟ چنانچه منظور رنانی دو گزاره زیر باشد، تقاضم حاصل است:

۱. فقه فعلی اساسا از جنس فقه فردی، اصغر و تکلیفی است، لیکن شرایط زمانه و نیاز جامعه ما ارتقای چنین فقهی با هدف دستیابی به فقه اکبر، کلان و حکومتی است.

۲. فقه فعلی عمدتا به مسائل تکلیفی می‌پردازد در صورتی‌که می‌تواند (و با ضرورت دارد) که در سه بعد تکلیفی، اخلاقی و توصیفی ورود کند و حکم داشته باشد، یا بالاتر.

اما چالش باقی‌مانده این است که اساسا منظور از تحول دین، متناسب‌سازی دین برای نیازهای مرحله‌ای (development) یا تغییر بنیادین دین (revelation or paradigm shift) است؟

دومین نکته‌ای که باید مورد‌مفاهمه قرار گیرد، شناسایی «ظرفیت‌های دین» در جامعه ما، با فرآئت امامین انقلاب، در نیم‌قرن اخیر است. بر این اساس:

۱. اگر ظرفیت‌های دین برای اداره جامعه را نمی‌پذیریم توفیقات پیروزی انقلاب اسلامی بر نظام مورد حمایت غرب را باید به چه امری نسبت داد؟ ایضا پیروزی در جنگ تحمیلی، ایضا پیروزی بر داعش، ایضا حفظ

نظام در حدود نیم‌قرن‌گرچه با مشکلات فراوان، ایضا قدرت بسیج مردم علی‌رغم مشکلات ویران‌کننده اقتصادی و...؟

۲. مسئولیت مشکلات اساسی اداره جامعه و رساندن جامعه به شرایطی که ملاحظه می‌شود با کیست؟ و این مشکلات را به چه چیزی یا به چه کسی باید نسبت دهیم؟

نقش دانشوران و فرهیختگان در رشد فرهنگ جامعه

فرهنگ را «ادراکات به توافق رسیده جمع» تعریف می‌کنیم. براساس این تعریف، گرچه همه آحاد ملتی می‌توانند در پیشبرد و تعالی بخشی به فرهنگ جامعه‌ای نقش داشته باشند، لیکن علی‌الاصول همه به نسبتی در این مهم، ایفای نقش نمی‌کنند. به میزانی که افراد از فرهیختگی و قدرت متقاعدسازی و مفاهمه بالاتری برخوردارند، در ارتقای جایگاه فرهنگ در آن جامعه هم سهم ایفا می‌کنند. راهبردار دل فرهنگ بیرون می‌آید. بنابراین هر جامعه‌ای که از فرهنگ و فرهیختگی بالاتری برخوردار باشد، به راهبردهای قوی‌تری در کشور برای پیشرفت دست می‌یابد. بنابراین قاعدتا در تنظیم راهبردهای موثر، جایگاه دانایان و دانشوران از رفعت بالاتری برخوردار خواهد بود. بدیهی است تعامل و هم‌افزایی اندیشمندان یک کشور در فضای مباحثاتی می‌تواند شکل گیرد. تحول دین به معنای نو به نو شدن و تازه به تازه شدن، امری اجتناب‌ناپذیر است، اما محکماتی وجود دارد، منشابهاتی وجود دارد، اصول و روشگانی وجود دارد و... اینکه چنین تحولی در چه مواردی و براساس چه ضرورت‌هایی و چگونه باید اتفاق بیفتد در تخصص بنده نیست. لیکن واضح است که چنین تحولی از طریق مفاهمه بین اساتید صاحب‌نظر در حوزه دین باید اتفاق بیفتد. بدیهی است که دین، امری بریده از واقعیات عینی و شاید حتی ازکازات یک جامعه نیست. دین یک نظام‌واره است که صفر تا صد آن همواره با سه عنصر «تجربه و عقل و وحی» قرین است، دلیل ضرورت تازه به تازه، نو به نو شدن دین هم همین امر است. اما اینکه کسی معتقد باشد این تحول می‌تواند یا باید از طریق افراد غیرمتخصص عملی شود، معنایذیر نیست. هر که در آسمان‌ها و زمین است همه از او (حوائح خود را) می‌طلبند و او هر روز به شأن و کاری (در تکمیل وافاضه به خلق) پردازد (الرحمن/۲۹). سروده مرحوم جناب علامه حسن‌زاده‌آملی و جناب حافظ بزرگوار در مدح این آیه با چنین معلعی آغاز می‌شود.

حضرت علامه حسن‌زاده‌آملی:

جلوه کند نگار من تازه به تازه نو به نو

دل برد از دیار من تازه به تازه نو به نو

چهره بی‌مثال او وهله به وهله روبه‌رو

برده ز من فرار من تازه به تازه نو به نو

جناب حافظ:

مطرب خوش‌نوا بگو تازه به تازه نو به نو

باده دلگشا بجو تازه به تازه نو به نو

با صنمی چو لعبتی خوش‌بشین به خلوتی

بوسه ستان به آرزو تازه به تازه نو به نو

ظرفیت‌ها و بن‌مایه‌های دین در دوران معاصر

سعی می‌کنیم به غیر از تعدادی معدود، آنگنان از دوران معاصر دور‌نشویم وگرنه تاریخ اسلام سرشار از نمونه‌های فراوان در سازندگی انسان‌هاست. اگر رویکردی بخواهد ظرفیت واقعی خود را نشان دهد، باید بتواند نمونه‌ها و الگوهای انسانی را نشان دهد. چون انسان پیچیده‌ترین موجودات است و اگر مکتبی بتواند انسان بسازد می‌تواند جایگاه امامت مکاتب را به خود اختصاص دهد.

در مبارزه علیه طاغوت، آیت‌الله سعیدی را داریم. در فلسفه، علامه طباطبایی و برادرشان علامه الهی؛ در جمع بستن عرفان و قرآن و برهان، علامه حسن‌زاده‌آملی؛ در بسیج میلیونی و طراحی مبارزه علیه طاغوت با دست خالی امام راحل(ره)؛ در صنف خیاط، رجبعلی خیاط؛ در صنف آهنگران، سیدهاشم حداد؛ در صنف کفاش، سیدکریم کفاش؛ در بسیجیان، شهید حججی؛ در فرماندهی و هدایت جنگ، شهید همت و شهید باکری؛ در ایستادگی، محمد جهان‌آرا؛ در فرماندهی شهید صیاد شیرازی؛ در سپهسالاری و استراتژیست جنگی، شهید سلیمانی؛ در اخلاص، شهید شهریار؛ در ساخت موشک و ادوات پیچیده، حسن طهرانی‌مقدم؛ در فرماندهان، شهید بابایی و در هسته‌ای شهید فخری‌زاد؛ در سلول‌های بنیادی، مرحوم دکتر آشتیانی؛ در عرفان، رفت و آمد بین عوالم و شاگردپروری، آسید علی قاضی؛ در عرفان باگرایش جلالی، آسید جواد آقای تبریزی؛ در عرفان باگرایش جمالی، آیت‌الله همدانی؛ اوج‌گیری شخصیت در بیسماری، آیت‌الله کشمیری؛ در جنگ‌های چریکی، شهید چمران؛ در عرفان، آیت‌الله بهجت؛ در فقه، آیت‌الله بروجردی؛ در جمع فلسفه و سیاست و عرفان، امام‌راحل(ره)؛ در زنده کردن فرهنگ ایرانی و اسلامی، فردوسی؛ در زندگی، حافظ؛ در فصاحت و بلاغت و درس زندگی، سعدی؛ در ادراک لایه‌های عمیق واقعیت، مولانا؛ در عرفان و نظام‌واره علمی، سهروردی؛ در شوریدگی، شریعتی؛ در مبارزه، طالقانی؛ در نقد فقاقت، آیت‌الله رشاد؛ در ریاضیات، دکتر کریم صدیقی؛ در شیمی دارویی، دکتر شرقی (خدایش رحمت کند)؛ در کشاورزی، دکتر عزت‌الله زینسی؛ در ادبیات، دهخدا؛ در تاریخ اسلام، دکتر جعفر شهیدی؛ در پیوند کبد، دکتر ملک حسینی؛ ارتباط با عالم ملکوت، ابن عربی؛ در اوج بخشی به نظریه عقل و اخلاقی،

آیت‌الله جوادی‌آملی؛ در مدیریت اجتماعی- سیاسی، شهید بهشتی و...؛ اینک چالش پیش‌رو این است؛ جناب رنانی بر مبنای کدام‌دین پیشینه تاریخی می‌خواهند به رنسانس دینی برسند؟ دیگر آنکه از چه مسیری می‌خواهند رنسانس دینی را مدیریت کنند؟ به نظر می‌رسد رنانی رویکرد «کف خیابان» را صاحب صلاحیت لازم برای رنسانس دینی می‌داند. چون رنانی را اهل تامل می‌دانم، هنوز تصور این است که این بیانات را در شرایط خاصی اظهار کرده‌اند.

چنانچه بخواهیم با نگرش اجتماعی به موضوع بنگریم، از یک رویکرد اجتماعی انتظار می‌رود؛ یک رویکرد دینی، باید بتواند در بعد حکمرانی، ایجاد عدالت اجتماعی و پرورش استعداد‌های مختلف به یک الگوی تمام‌عیار تبدیل شود. اگر دیدگاهی مدعی رجحان رویکردهای دیگر است منطق اجرای آن هم باید بتواند در بین منطق‌ها، امامت کند. نگرشی پیکارچه باسه منطق متعامل و متقوم به هم، در فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی، از حداقل‌های لازم برای اداره هماهنگ امیراست.

عمده این اشکالات به نداشتن کادر و اساسا ضعف جدی در کادرسازی برمی‌گردد. در فقه حکومتی، نداشتن تاملات کافی در گذشته و حرکت‌های بسیار کند در بعد از انقلاب، در فلسفه، طرح مباحث انتزاعی و عدم امتداد فلسفه در زندگی روزمره، در کشاورزی و صنعت نداشتن استراتژی موثر منطق بازست بوم‌خودمان، در تعلیم و تربیت تاکید بر آموزش‌های مشهود و عدم تعادل بین دنیا و آخرت و در نتیجه فقدان توانایی در توزیع متناسب توجه فرد و جامعه همزمان به دنیا و آخرت. در متدولوژی جداانگاری دوگانه‌هایی چون نظر و عمل، دنیا و آخرت؛ در معرفت‌شناسی جداانگاری حس و عقل و قلب. در تلقی از دین همراه نکردن تجربه، عقل و وحی، در منطق، فقدان یک منطق فراگیر، به‌نحوی‌که منطق علوم در سه بعد حسی (تجربی)، عقلی و ذوقی (شهودی/ عرفانی) نتوانند یکدیگر را نقض کنند و...

اینک چالش‌های زیر مطرح نظر هستند:

۱. آیا بهتر نبود با استفاده از گنجینه‌های ایرانی- اسلامی و با در نظر گرفتن پیشینه موجود، که هم حد‌کناریت بالایی دارد و هم حاصل زحمات افراد بی‌شماری است، به طرح رنسانس دینی می‌پرداختید؟

۲. آیا بهتر نبود طرح رنسانس دینی را ابتدا بین اندیشمندان دینی مطرح می‌کردید و به مفاهمه می‌رساندید؟

۳. آیا طرح رنسانس دینی، اندیشه‌ای است که مبتنی بر پیش‌انگاره‌ها، مبادی خاصی از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، دین‌شناسی و روش‌شناسی است که به مفاهمه اندیشمندان، رسانده شده باشد؟ یا حداقل برای دیگران قابل توضیح باشد. لطفاً اگر پاسخ‌تان مثبت است و منعی هم نیست، مواردی را بفرمایید تا ما متوجه شویم کزانه‌های این بحث تا چه اندازه است؟

درسی که هندی‌ها از حمله ایران به رژیم صهیونیستی آموختند

ایران بر تحولات منطقه را یادآوری کرد و به مقامات هند نیز نشان داد هیچ طرح سیاسی، امنیتی و اقتصادی در منطقه بدون در نظر گرفتن منافع ایران قابل اجرا نخواهد بود. وابستگی اقتصاد هند با امنیت منابع انرژی دیگری است که هند را به حفظ توازن در روابط منطقه‌ای وادار می‌کند. منطقه خاورمیانه و غرب آسیا تقریباً در تأمین ۸۰ درصد منابع انرژی این کشور نقش دارند و گسترش ناامنی در این ناحیه اثرات بسیار مخرب اقتصادی برای دهلی‌نو به دنبال خواهد داشت. اگرچه دهلی‌نو در یکی دو سال اخیر و در سایه جنگ اوکراین، توانسته نفت ارزان روسیه را تا حدی جایگزین این منابع کند اما این چیزی از وابستگی بلندمدت هند به منابع انرژی منطقه و به‌خصوص ایران کم نمی‌کند. در عین حال نباید فراموش کرد که با تشدید تنش‌ها و بالا رفتن قیمت نفت، همین منبع ارزان(روسیه) هم ممکن است از دسترس دهلی‌نو خارج شود. درنهایت دهلی‌نو وابستگی‌های مهم دیگری هم به منطقه دارد که حضور و اشتغال به کار صدها هزار هندی در خاورمیانه را می‌توان بخشی از آن دانست.

بدین ترتیب همه این دلایل دست به دست هم می‌دهند تا هندی‌ها از یک‌سو نسبت به افزایش تنش میان تهران و تل‌آویو به‌شدت نگران بوده و خواهان پایان هرچه سریع‌تر آن باشند و از سوی دیگر به این درک برسند که حفظ تعادل و توازن در برقراری ارتباطات منطقه‌ای، برای بقا و امنیت اقتصادی آنها ضرورتی انکارناپذیر است. در چنین چهارچوبی است که مواضع دهلی‌نو در تنش‌های اخیر ایران و رژیم صهیونیستی فارغ از هرگونه شتابزدگی بوده است. چنانکه پس از حمله موشکی و پهپادی ایران به رژیم صهیونیستی، به جای حمایت صریح و بی‌پرده از تل‌آویو (مانند آنچه که پس از ۱۷ اکتبر رخ داد)، صرفاً به ابراز نگرانی از تشدید تنش‌ها، تنش‌زدایی فوری، عقب‌نشینی از خشونت و بازگشت به مسیر دیپلماسی بسنده کردند.



حوزه انرژی و کم‌کاری تعمدی هند در پروژه چابهار که اتفاقا با پیگیری هند در رابطه با اجرای کریدور غرب-مد با مشارکت اسرائیل توأم شده است، همگی می‌تواند دلایل خوبی را برای این تاثیرگذاری نشان دهد. با این همه و در شرایطی که تنش‌ها میان جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی به نقطه اوج خود رسیده است، به نظر نمی‌رسد که هند تمایل به اتخاذ موضع‌گیری آشکار و یک‌سویه در حمایت از یکی از طرف‌های درگیر داشته باشد. دلایل زیادی برای این امر وجود دارد. در وهله اول باید گفت بحران غزه و پیامدهای جانبی آن در منطقه و به‌ویژه در دریای سرخ، یکبار دیگر ظرفیت و توان تاثیرگذاری عظیم

در چنین شرایطی واضح است که تشدید تنش‌ها میان تهران و تل‌آویو و حمله موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی به رژیم صهیونیستی، دهلی‌نو را نیز به‌شدت نسبت به منافع خود در منطقه نگران کرده است. دهلی‌نو طی دهه‌های اخیر کوشیده است ضمن حفظ روابط نزدیک و هم‌زمان با هر دو طرف، خود را از تنش‌های میان آنها دور نگاه دارد. با این حال به نظر می‌رسد روند رو به رشد روابط دهلی‌نو با تل‌آویو خواسته یا ناخواسته تأثیرات خود را بر روابط تهران و دهلی‌نو بر جای گذاشته است. نگرانی‌ها در تهران نسبت به گسترش همکاری امنیتی و نظامی هند و رژیم صهیونیستی، کاهش مبادلات تجاری ایران و هند به‌خصوص در



میراحمدرضا مشرف

پژوهشگر حوزه بین‌الملل

حمله موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی به رژیم صهیونیستی با واکنش‌های متفاوتی در منطقه مواجه شد، چنانکه طالبان به صراحت از این اقدام تهران پشتیبانی کرده و آن را پاسخی مشروع در برابر حمله به کنسولگری ایران در دمشق ارزیابی کرد. مقامات پاکستانی نیز به شکلی سرپسته و در لفافه و از طریق مرتبط دانستن این حملات با تهاجم به کنسولگری ایران در دمشق، به نوعی از اقدام ایران پشتیبانی کرده و در این بین به سازمان ملل و شورای امنیت نیز به دلیل ناکارآمدی در ارائه راهکارهای دیپلماتیک و ناتوانی‌شان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تاخستند. در این شرایط واکنش هند به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و حتی جهانی بیش از همه درخور توجه و تامل به نظر می‌رسد. هند را باید در زمره کشورهایی دانست که از زمان آغاز دور جدید بحران خاورمیانه در ۱۷ اکتبر سال گذشته تاکنون، نسبت به تداوم و تشدید بحران در منطقه نگرانی‌ها و ملاحظات جدی داشته است. دهلی‌نو اگرچه پس از حمله ۷ اکتبر حماس به رژیم صهیونیستی، بلافاصله پشت سر تل‌آویو قرار گرفت و با حمایت از اقدامات این رژیم، از سنت سیاست خارجی هند در حمایت از مردم فلسطین فاصله گرفت اما نگرانی از تداوم تنش‌ها از یک‌سو و اقدامات غیرقابل‌توجه رژیم صهیونیستی در غزه در سوی دیگر موجب شد تا دهلی‌نو به تدریج رویکرد متوازن‌تری را در پیش گرفته و به حل‌وفصل مساله از مجاری دیپلماتیک اصرار بیشتری نشان دهد. بدون شک ورود یمنی‌ها به جنگ غزه و ناامنی دریای سرخ و کانال سوئز به عنوان یکی از گذرگاه‌های تجاری اصلی و کانال ارتباطی هند با اروپا، دهلی‌نو را بیش از پیش نسبت به پیگیری رویکرد مبتنی‌بر جلوگیری از تشدید بحران و بالاگرفتن تنش‌های منطقه‌ای مصمم کرد.